از طهران تا تهران
و یادی از استاد هوشنگ سیحون
اردوان مفید

ناصرالدین شاه قاجار ۱۵۰ سال پیش (۱۸۷۳ میلادی) کلید مدرن سازی ایران را، در برخی جوانب فرهنگی و هنری و معماری زد. او حتی قبل از سفر تاریخی خود به دیار فرنگ با دیدن عکس های ساختمان های بلند و مدرن فرنگستان روحش به پرواز درمی آمد و بارها با سفیران فرنگی دربارهٔ این بناها به گفتگو پرداخته بود. اما این دلباختگی پس از بازگشت از سفر اولش و بخصوص پس از دیدار از شهر پاریس و خیابان شانزه لیزه و ساختمان های بلند و خوش ترکیب و طرز لباس مردان و بانوان پاریسی و در انگلستان با دیدار از "رویال آلبرت هال" Royal Albert Hall لندن و دیگر تماشاخانه ها و آمفی تئاترهای موجود در اروپا افزون شده بود. ناصرالدین شاه با دیدن آن همه شگفتی ها و زیبایی ها، کالسکه های سلطنتی و مغازه های مجلل، یک خواست شگفت انگیز در درونش زبانه می کشید، او همهٔ آنچه را که می دید و تجربه می کرد برای "تهران" پایتخت مورد علاقه اش می خواست. این کشش منجر به فرمان ساختن مهم ترین نشان دوران ناصری یعنی ساختمان "شمس العماره" شد. وجود این ساختمان زیبا با ترکیب معماری ایرانی و اروپایی خود در واقع روح تهران "خشت و گلی" آن روزگاران را تسخیر می کند و سرآغازی می شود برای تغییر چهرهٔ "طهران" گرد و خاک گرفته با راه های "مال رو" و کوچه های گلی با پشت بام های کاهگلی .

معماری شمس العماره

تهران، این کلان شهر بزرگ امروز، در واقع روستای بسیار خوش آب و هوا با درخت های میوه و درخت های چنار بود که عملاً شکارگاه شاه طهماسب صفوی و محلی برای تفرج و تفریح و استراحت این پادشاه بود. دولت روز به منظور امنیت دور این روستای زیبا را به فرمان شاه طهماسب حصاری کشیدند با چهار دروازه و ۱۱۴ برج و بعدها که آقا محمد خان قاجار "طهران" این روستائی که تابع شهر "ری" بود را به عنوان پایتخت خود برگزید و تغییراتی در آن به وجود آورد. اما در دوران ناصرالدین شاه قاجار بود که دست به نوسازی زد و آثار معماری درخشانی به وجود آورد که هنوز پس از صد و هفتاد و هشتاد سال پا برجا هستند. می توان گفت هنوز بسیاری از بناهای مهم و قدیمی پایتخت، یادگار "طهران" دوران ناصری است. با این اشاره که امروزه، از آن کوچه باغ های زیبا با خانه هایی با هشتی و پنج دری و اتاق های آفتابگیر و پنجره های رنگی و حیاط های وسیع با حوضی کوچک در میانش با ماهی های قرمز شناور و گلدان های شمعدانی در اطرافش دیگر خبری نیست و فقط در حافظهٔ تهران قدیم حفظ شده اند.

محله چال میدان

در آن دوران قدیم تهران چهار محله داشت، چاله میدان، عودلاجان، سنگلج و بازار... پدرم همیشه قصه های خوبی از تهران قدیم تعریف می کرد و می گفت در اطراف تهران، چند روستای دیگر بود از جمله، گرکان، که محل تولد پدر ما بود. او تعریف می کرد که اکثر اهالی این ده چسبیده به تهران باسواد بودند و اهل نوشتن و خواندن و اکثراً "خوش نویس" یا خطاط بودند و توسط دولت قاجار با عنوان "میرزا" در استخدام کارهای کتابت و نویسندگی و منشی گری می پرداختند. پدرم بعد از گرکان به آشتیان و تفرش و فراهان و اراک اشاره می کرد که از هر کدام یک سیاستمدار برجسته و یا یک ادیب و یک دانشمند نام دار بیرون آمده است.

چاله های چال میدان در جنوب شهر مربوط می شود به زمانی که شاه طهماسب اول برای ساختن حصار از منطقه خاک برداری می کرد. این چاله ها باقی ماند و بعدها تبدیل شد به زباله دانی محلهٔ عودلاجان که محلهٔ اعیان نشین دورهٔ قجر و "محل تقسیم آب" تهران بود. سنگلج منطقهٔ معتبر و پر جمعیت شهر تهران قدیم بود که در دوران ما شد منطقهٔ "پارک شهر" که از چهار طرف به خیابان های سپه و مولوی و خیام و شاپور منتهی می شد.

محله عودلاجان

عکس بسیار قدیمی از محلهٔ بازار

Visit خیابان لاله زار تهران در قدیم +عکس

بناهای محلهٔ بازار هم از عصر صفوی شکل گرفت و هنوز هم همان حالت سنتی بازارهای ایران را دارد. در تاریخ می خوانیم که توجه به تهران از سدهٔ نهم یعنی عصر صفوی آغاز شد، در عصر فتحعلی شاه قاجار تهران با عمارت های سلطنتی متعدد در محدودهٔ کاخ گلستان، باغ های سلطنتی مانند نگارستان و باغ لاله زار و احداث چند قنات برای تامین آب و گسترش بازار تهران، گامی به سمت آبادانی و تمدن برداشت. اما در عهد ناصری با تخریب حصار شاه طهماسبی، مساحت تهران از ۴ کیلومتر به بیست کیلومتر گسترش یافت. در این دوران "میدان ارگ" به عنوان قدیمی ترین میدان تهران در اوج شکوه و زیبایی بود. عمارت "شمس العماره" که امروزه با ۳۵ متر ارتفاع عنوان اولین "آسمان خراش" تهران را گرفته است از جمله مرتفع ترین بنای دوران ناصری بود.

این بنای زیبا را خورشید عمارت های سلطنتی می نامیدند و در واقع اولین نماد شهر تهران به عنوان پایتخت ایران محسوب می شد، ساختمان بلندی که هنر ناب معماری ایرانی به سبک و سیاق اروپائی برای نخستین بار چشمان مردم تهران و سیاحان و جهانگردان جهان را به خود جلب می کرد؛ ساختمانی که اولین ساعت عمومی تهران بر فراز آن نصب شد و اولین تلگراف رسمی نیز از این عمارت مخابره شد.

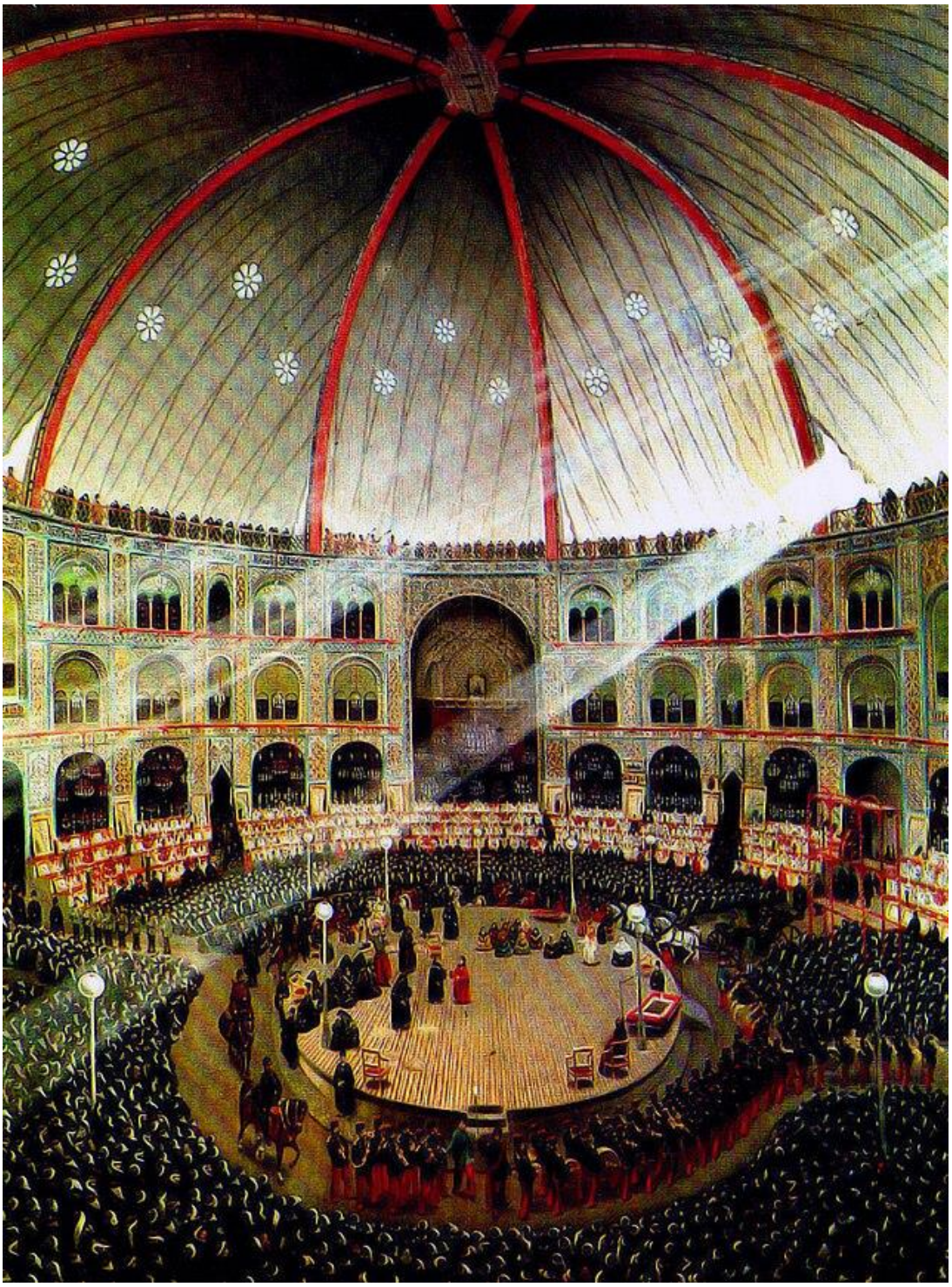

تابلوی تکیه دولت اثر کمال الملک

ساختن این عمارت از سال ۱۲۴۴ خورشیدی آغاز و در سال ۱۲۴۶ خورشیدی پایان یافت. آن را "کاخ شاهنشاهی" نیز نامگذاری کردند، زیرا تمام میهمانی های رسمی ناصرالدین شاه در این عمارت برگزارمی شدند. دلیل برجسته بودن این ساختمان، بلندی آن و تزئینات و طراحی بی مانند آن بود. شمس العماره دارای پنج طبقه بود که ستون های طبقات بالا و حفاظ روی این ستون ها برای نخستین بار در معماری ایرانی از "چدن" پوشانده شده بود و این همان عمارت مشهوری است که در اشعار مختلف و عاشقانه از آن یاد شده است. یک ترانهٔ عامیانه و "کوچه بازاری" با اشاره به این عمارت می گوید:

برفتم بر در شمس العماره / همونجایی که دلبر خونه داره

معیرالممالک به فرمان ناصرالدین شاه طرح و نقشهء ساختمان را می دهد و "اوس محمد کاشی" با استادی تمام از معماری سنتی ایرانی و معماری غربی که مورد علاقهء شدید ناصرالدین شاه بود ترکیبی شگفت انگیز از معماری ایرانی و اروپائی می سازد و به نمایش در می آورد.

اما ناصرالدین شاه شیفتهٔ فرهنگ و معماری اروپا، در بازگشت دوم و سوم از سفر به فرنگ با عشقی وافر به تماشاخانه ها و اپراهاوس های فرنگستان، فرمان ساختن یک تماشاخانهٔ تمام عیار را می دهد؛ تماشاخانه ای که اجباراً به "نمایشخانه" تبدیل شده و نام تکیهٔ دولت بر آن می نهند. مجموعه ای که جهانگردان اروپایی آن را شبیه آمفی تئاتر "ورونا" در ایتالیا و یا رویال آلبرت هال لندن در انگلستان دانسته اند، ساختمانی عظیم با بلندی ۲۴ متر و مساحت ۲۸۲۴ متر مربع با صحن گرد وسیعی در میانهٔ آن که برای اجرای نمایش بود. این بنای عظیم روبه روی مسجد شاه و سبزه میدان و کاخ گلستان با معماری استاد "حسینعلی خان مهرین" قرار داشت. در واقع ناصرالدین شاه هوس داشت چیزی شبیه اپراهاوس ها یا تماشاخانه های عظیم اروپا بسازد که در آن بازیگران برقصند و بخوانند و آهنگ بنوازند، اما طبق معمول، آخوندهای زمان به شدت جلوگیری کردند و آنجا را به جای "تئاتر" "نمایشخانه" نامیدند و آنجا با نام اصلی تکیهٔ دولت، به اجرای تعزیه های عظیم پرداختند. اجراهایی با حضور صدها شبیه خوان (بازیگر) سبزپوش و قرمز پوش و سیاه پوش و سپاهیان همراه حیوانات زنده چون شتر و اسب و قاطر، که از یک سو وارد شده و از دروازه دیگر خارج می شدند. صدای ساز و دهل و طبل و شیپور فضای این جنگ ها و تعزیه های مذهبی را پر می کرد. در حالی که در مرکز دایره بازیگران به اجرا می پرداختند، در شاه نشین مجلس، شاه و همسران قرار داشتند که از پشت توری نازکی همه چیز را می دیدند، ولی تماشاگران و مجریان، داخل آن را نمی دیدند. دو طرف شاه نشین دو اتاق برای اعیان و شاهزادگان و اشراف وجود داشت و اتاقک های متعدد برای همراهان شاه و میهمانان خصوصی. همین ساختمان عظیم در سال ۱۳۰۴ خورشیدی شاهد انتخاب رضاشاه به سلطنت و اعلام اتمام سلسله قاجاریه با تشکیل مجلس موسسان شد.

مردم در حال تماشای تعزیه در تکیه دولت

طراحان و معماران قرن بیستم ایران: از این نقطه است که من امروز در آغاز قرن بیست و یکم میلادی (سپتامبر ۲۰۲۳ میلادی)، به قرن بیستم و دوران طراحان و معماران سبک معماری مدرن ایران از مهندس هوشنگ سیحون، مهندس کامران دیبا، مهندس علی سردار افخمی و مهندس حسین امانت بهدر عصر پهلوی اول و پهلوی دوم گام می گذارم. در واقع از "دوست علی خان معیرالممالک" طراح "شمس العماره" تا مهندس حسین امانت طراح "شهیاد" راه معماری پیشرو و مدرن ایران را می پیمایم. از تکیه دولت این "نمایشخانه" سه طبقه با گنجایش بیش از بیست هزار تماشاگر که از بیرون به صورت منشوری ۸ ضلعی بود و در درون با صحنه ای گرد در مرکز با شعاع ۱۰ متر، برای اجرای ده ها شبیه خوان (بازیگر) به همراه شتر و اسب و قاطر و لشگر و وسایل جنگی، به ساختمان تئاتر شهر می رسم که به فرمان علیاحضرت شهبانو و طراحی و ساخت مهندس سردار افجمی یکی از شاگردان مهندس سیحون در سال ۱۳۵۱ خورشیدی ساختمانش به پایان رسید و در دوران پهلوی دوم افتتاح شد.

تئاتر شهر تلفیقی از معماری سنتی ایران و معماری جهانی بود. سطح بیرونی آن، مدور و ترکیبی از معماری روم و یونان است و گرداگرد ساختمان از ستون هایی با اقتباس از ستون های تخت جمشید به چشم می خورد. ساختمان در دو طبقه برای ۵۷۹ نفر ظرفیت دارد. سالن اصلی تئاتر شهر مجهز به صحنه گردان الکتریکی، آسانسور دکور، سیستم آویز و بالا برندهٔ دکور، دهانهٔ متحرک صحنه، سیستم پیشرفتهٔ نورپردازی و صداگذاری و پرده ای طولانی

است. این نگارنده در افتتاح تئاتر شهر به عنوان بازیگر در نمایشنامهٔ شاپرک خانوم اثر برادرم، زنده یاد بیژن مفید در حضور شهبانوی ایران شرکت داشتم.

در واقع، "تکیه دولت" یا "نمایشخانه شاهنشاهی" نماد بسیار زیبای عصر ناصری بود و می توان آن را بزرگترین تماشاخانهٔ تمام اعصار ایران نامید. تنها اثری که ما امروز از این تالار با عظمت در دست داریم، تابلوی نقاشی تکیه دولت اثر درخشان استاد کمال الملک است که با استادی بی نظیر هم فضای بزرگ و هم تماشاگران و هم اجرای یک تعزیه را نشان می دهد در حالی که چهل چراغ ها و خطوط نور بر روی صحنه میانی را به زیبایی نشان می-دهد. اکنون می توان حدس زد که چگونه معمار جوان و تحصیل کرده ای به نام هوشنگ سیحون شیفتهٔ کار استاد کمال الملک می شود و با تحقیق درباره این ساختمان و آفریندگان آن به این نتیجه می رسد که برای طرح هر ساختمانی نه تنها باید به کاربرد آن اندیشید بلکه بیشتر از هر چیز باید به فلسفهٔ بنا و احساس برآمده از آن اندیشید، استاد سیحون بعدها در مصاحبه ای می گوید:

"در سبک معماری که من به کار می برم بیش از هر چیز منطق را نظر می گیرم، زیرا هیچ چیز نباید بی-منطق در معماری به کار رود، حتی کوچکترین خط و کمترین نقطه باید دلیل و معنی مخصوص به خود داشته باشد."

او از طرح های بی معنی و بی مغز بیزار بود و عقیده داشت:

"حقیقت باید بی پرده در معماری خودنمایی کند، حتی اگر زننده باشد، زیرا حقیقت همیشه زیباست و لطف مخصوص به خود را خواهد داشت".

مهندس هوشنگ سیحون استادی بود که در جریان حرکت معماری سنتی و کلاسیک و مدرن آگاهی کامل داشت و شاگردان بسیار خوبی برای این حرفه تربیت کرد.

و اما... در ونکور کانادا شبی با نمایشنامه ای که نوشته بودم و مدت ها روی صحنه بود تحت عنوان "از لاله زار تا وست وود" بدون آن که بدانم یکی از تماشاگران ما در آن شب استاد هوشنگ سیحون است، داستان پدید آمدن لاله زار و هوس های ناصرالدین شاه را با زبان موزیکال و شاد اجرا می کردم و از سفر این شاه مشتاق به هنرهای نمایشی و معماری اروپایی و دیدار از شانزه لیزه و قصه برآوردن آرزویش که همانا ایجاد شانزه لیزه در تهران بود سخن می گفتم. به تماشاگران جوان که مشتاقانه گوش می کردند، گفتم این خیابان کوتاه با هزاران خاطره، پر از تماشاخانه ها و سینماها و رستوران ها بود و شب ها تماشاخانه ها در انتظار ورود میهمانانی بودند که با درشکه به در ورودی تماشاخانه می آمدند. آقایان با فوکل و کراوات و خانم ها با کت و دامن و لباس هایی با طرح اروپایی و کلاه های به سبک بانوان اروپایی، خندان و مشتاق با بلیط مخصوص وارد تماشاخانه ای با معماری مدرن و اروپایی می شدند. لباس آقایان چیزی شبیه لباس های "فرد آسنر" یا "موریس شوالیه" یعنی هنرمندان محبوب آمریکا و اروپای آن روزها بود. همراه بانوان با لباس هایی شبیه "گرتاگاربو" دست زیر بغل آقایان وارد تئاتر می شدند. و موزیک در واقع صحنه را آماده می کرد که یکی از "پیش پرده"های مشهور آن دوران دربارهٔ لاله زار خوانده شود.

دیشب تو لاله زار

می رفتم از کنار

دیدم مادموازل شیکی

موهای او فری

اطواری و قری...

نمایش در همان حال و هوای لاله زار و ترانه هایش در حالی به پایان می رسید که همراه تماشاگران حاضر در تماشاخانه همراه ترانه و سرود به میدان سپه و از آنجا به باب همایون و بالاخره به شمس العماره سری می زدیم با

ترانهٔ مشهور "برفتم بر در شمس العماره"... و با جمله ای که معمولا در پایان تمام نمایش های من هست "هرگز فاصله ها حریف خاطره ها نمی شوند"... نمایش همراه با موسیقی در میان کف زدن ها و تشویق های تماشاگران به پایان رسید. پشت صحنه گفتند: امشب در یک میهمانی خصوصی دعوت داریم که یک شخصیت بسیار مهم در آنجا هست! این شخصیت کسی نبود جز مهندس هوشنگ سیحون، ایشان ابتدا بزرگوارانه از کاری که من ارائه داده بودم تعریف کردند و به خصوص از ذکری که از ایشان آورده بودم، سپاسگزاری کردند و اشاره کردند:

این نمایش پر از اطلاعات بود و کلی حرف داشت که لابلای موسیقی و شعر و ترانه به تماشاگرانی که هیچ اطلاعی درباره معماری و گسترش تهران دیروز به امروز را نداشتند، گفته می شد و چه خوب پذیرفته می شد، آفرین! این یک کلاس درس موزیکال بود درباره فرهنگ و هنر و معماری...

من همراه سپاسگزاری متقابل از حضور ایشان فرصت را غنیمت شمردم و با خوشحالی که از دیدار استاد داشتم، با رخصت از دیگر تماشاگران و شخص ایشان با یاد استادان بزرگ هنر گفتم:

خوشحالم که امشب با لاله زار و تاریخ آن آشنا شدید، منظورم شانزه لیزهٔ تهران است! در انتهای همین خیابان پر از خاطرات لاله زار، به سوی جنوب نرسیده به میدان سپه تماشاخانه جامعهٔ باربد بود که استاد مهرتاش، نوازندهٔ مشهور تار که آن روزها کارگردانی نمایش های موزیکال خسرو و شیرین و شیرین و فرهاد را کرده بود. جوانی خوش قد و بالا و خوش صدا در نقش "فرهاد" بازی می کرد به نام "عبدالوهاب شهیدی". حالا برای آن که خاطره او را در این تاریخ با هم مرور کنیم از لاله زار آن روزها به شیراز می رویم و سری می زنیم به اولین جشن هنر شیراز و در حافظیه، نور چراغ های زیبا تا ورود به صحن مصفای آرامگاه و عطر گل های اطراف آن همه را مشتاقانه در انتظار ورود اعضای ارکستر و خواننده ای کرده بودکه نسل ما او را کمتر می شناختیم. با ورود رهبر ارکستر استاد فرامرز پایور، نوازنده سنتور به ترتیب استاد حسین تهرانی نوازنده تنبک، استاد جلیل شهناز نوازندهٔ تار و استاد علی اصغر بهاری نوازنده کمانچه و با صدای عبدالوهاب شهیدی و ترانهٔ زیبای هما میرافشار سکوت زیبایی بر مجلس نشست. البته ترانه با مقدمه ای دلنشین گویی روح حافظ را با این یک بیت شعر در فضا می پاشید.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند

و صدای روح نواز شهیدی که می خواند:

آن نگاه مست تو جام شرابه، اما سرابه / زندگی بی چشم تو رنج و عذابه رنج و عذابه

در آن مجلس دوستانه در حضور استاد سیحون همگی با هم ترانه را زمزمه می کردیم، من آن شب در جشن هنر چنان محو حافظ و ساز و غزل و این آرامگاه ساده ولی پرشکوه شدم که روز بعد به حافظیه بازگشتم و تازه دریافتم که معمارانی که چنین یادگاری را از آن شاعر ستوده ایران زمین ساخته اند چه خدمت بزرگی به فرهنگ و هنر ایران کرده اند. دیدم در گوشه بالایی سنگ آرامگاه به خط زیبای نستعلیق حافظ بود که می گفت:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه / که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

این معماران دلباخته حافظ در ادوار مختلف، به فرمان حاکمان تیموری و صفوی و افشاریه و زندیه و قاجاریه همواره در پی مرمت و بازسازی این زیارتگاه رندان جهان بودند تا در سال ۱۳۱۴ به فرمان رضاشاه بزرگ و با نظارت علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت و طراحی زیبای "آندره گُدار" بازسازی نهایی می شود. این احساس عمیق به فرهنگ ایران و این تاثیر ژرف در واقع برای من عاشق، انگیزه ای شد که همراه گروه تئاتری جوانان که سرپرستی آنها را داشتم، قرار گذاشتیم که به هر شهری و استانی رفتیم حتماً به آرامگاه بزرگانی سر بزنیم که تلاش کردند به جای امامزاده سازی های معمول، نگاهبانان فرهنگ دیرباز مردم باشند، بخصوص آن شاعران و متفکران و دلیرانی که در سینه مردم جای دارند و نسل به نسل آنها را منتقل کردند. با این انگیزه به همدان رسیدیم و آرامگاه زیبای کمال الملک را دیدیم و پس از آن آرامگاه بوعلی سینا را. به مشهد رفتیم و آرامگاه فردوسی بزرگ را با آن معماری زیبا و تاثیرگذارش دیدیم و رفتیم به نیشابور و آرامگاه خیام را که مانند رباعیاتش هوش از سر تماشاگران می برد، دیدیم. می خواستی ساعت ها در آن باشی و اشعار نابش را در پیچ و خم این معماری هوشمندانه نظاره کنی و با افتخار به نمونه برجسته معماری نوین ایرانی با طرحی که برگرفته از زندگی خیام ریاضی دان و ستاره شناس و شاعر بود خیره شوی و محو و غرق تماشا گردی و رباعیات این شاعر را ستوده و در ستون های این بنا بخوانی:

این قافلهٔ عمر عجب می گذرد / دریاب دمی که با طرب می گذرد

ساقی غم فردای حریفان چه خوری / پیش آر پیاله را که شب می گذرد

در همان مشهد است که در آرامگاهی تاثیرگزار با یک احساس غرور ملی شدید روبه رو می شوی، آرامگاهی با مجسمه ای زیبا با پیکره ای از نادرشاه افشار با تبرزین مشهورش در دست و سوار بر اسب در حال پیکار با دشمنان... این طرح ها و این بناها را چه کسی ساخته است که این همه دقایق تاریخی را با

مفاهیم فلسفی درآمیخته است. این یادمان های ماندگار اثر کیست؟ و نام مهندس هوشنگ سیحون را همچون خالق این آثار می بینیم، و در می یابیم که "آندره گدار" طراح حافظیه با انتخاب سیحون جوان و دعوتش به دانشگاه معماری فرانسه چه خدمت بزرگی به ما ایرانیان کرده است.

هوشنگ سیحون (طراح آرامگاه های خیام، فردوسی، بوعلی سینا، نادرشاه و کمال الملک)

حسین امانت (طراح برج شهیاد/آزادی تهران)

کامران دیبا (طراح موزهٔ هنرهای معاصر ایران)

ملاقات آخرین من با استاد سیحون در شهر لس آنجلس و در حضور چند استاد فرهیخته ادب و هنر و بازیگری و تئاتر بود، استادان زنده یاد: مهندس هوشنگ سیحون (معمار) فرهنگ فرهی (پیر مطبوعات) رضا بدیعی (فیلم ساز جهانی)، عباس جوانمرد (کارگردان تئاتر) و حسن خیاطباشی و تعدادی از دست اندرکاران تئاتر لس آنجلس. آن شب، جمع ما که نسل پیوسته با این استادان بودیم بدون اینکه بدانیم، در واقع با این ریشه ها و پایه های فرهنگ مادری وداع کردیم. یادشان و یادگارهایشان گرامی باد.

اردوان مفید، لس آنجلس، سپتامبر ۲۰۲۳